**طبّ بابلی**

دانش پزشکی ایرانیان باستان، هم بمانند دانش ستاره‌شناسی در نزد ایشان- هر چند که اصالةً منشأ و محتوای قومی و ملّی داشته- توان گفت که باز بدون تأثّر از علم و تمدّن بابلی نبوده است. اقوام باستانی کاسی و مادی و پارسی ایران زمین اساساً در زمینه‌های دینی و علمی به توسّط قبیلۀ روحانی «مَغان» خویش یکسره از فرهنگ میانرودانی متأثّر بوده‌اند، که می‌توان چنین گرایش و تأثّری را تحت اصطلاح کلّی «بابلی مآبی» تقریباً در همۀ شؤون ملاحظه و مطالعه کرد. متأسفانه در خصوص دانش پزشکی و حرفۀ طبابت در نزد عیلامیان باستان، اگر نگوئیم هیچ، همانا اطلاعات و معلومات حاصله بسیار اندک و ناچیز است؛ آن اندازه که دربارۀ ستاره‌شناسی ویژۀ آنان مختصر آگاهی و شناخت فرادست آمده، اکنون در باب کارورزی پزشکی میان عیلامیها تهی‌دستیم؛ منتها چون هم به قیاس و قرینه‌ها حرفۀ طبابت در میان ایشان یکسره همسان و همانند پیشۀ پزشکی و بنیاد و روش‌های آن در نزد سومریان و بابلیان بوده، بسا آنچه دربارۀ طبّ بابلی قابل اِخبار و اِظهار است، همان وضع را در خصوص عیلامیان باستانی ایران بتوان ابراز داشت.

اما مطالعۀ تاریخ پزشکی بابل دشوارتر از آنِ مصر است؛ و نتایجی که بدست می‌آید به آن اندازه قطعیّت ندارد، قسمت عمدۀ اَسناد مربوط بدانجا هم مربوط به عهود متأخّر می‌باشد که بیشتر آنها اَلواح بازیافته از کتابخانۀ آشور بانیپال (688-626 ق. م) است، ولی بی‌گمان معلومات حاصل دبیران اکدی ریشۀ بابلی و حتی سومری دارد که قدمت آنها تا هزارۀ سوم ق.م. بالا می‌‌‌‌رود[[1]](#footnote-2). بدین‌سان، پزشکان آشوری سدۀ هفتم (ق.م.) صورتبندی‌های سومری را بکار می‌بردند، تنها این نیست که لوحه‌های پزشکی به زبان سومری نوشته شده باشد، بلکه غالباً آن نوشته به صورت خلاصه و مجمل و خالی از شرح و توضیح است؛ از همین‌جا معلوم می‌شود که تعلیم فنّ طبّ بیشتر به طریق شفاهی بوده، اطالاعات پزشکی از استاد به شاگرد و از پدر به فرزند انتقال می‌یافته است[[2]](#footnote-3). اما کارورزی پزشکی و جوانب حرفۀ طبّی خود بازگرد به قوانین و متون شرعی بوده، در حالی که متون سحری و فالنامه‌ها یکسره راجع به ناخوشی‌هاست.

به طور کلّی، معرفت عمدۀ ما از طبّ بابلی هم از متون طبّی متعدّد موجود بدست می‌آید که، چنان که گذشت، اغلب آنها از سدۀ هفتم (ق. م) یعنی از کتابخانۀ آشور بانیپال در نینوا (کویونجیک) می‌باشـد؛ ولی آنها که قدیمـــتر است- هم از «آشــور»- مربــوط به ســدۀ سیـــزدهــم (ق. م) و از بایگــانی بُغــازکـــوی (در ترجــمه‌های هیــتی) بدست آمده که از دورۀ کاسیان است، نمونۀ سومری دستورهای پزشکی اکنون با آنچه مربوط به خاندان سوم «اور» می‌شود- انطباق می‌یابد[[3]](#footnote-4). همین دلیل که قدمت پیشۀ پزشکی در بابل با اصطلاح «پزشکان» معلوم می‌گردد، از آنجاست که در اکادی به ایشان «اسو» (asu) می‌گفتند؛ و این خود از کلمۀ «اَ- زو» (a- zu)- «یا-زو» سومری آمده است، یعنی « مردی که آب (یا روغن) را می‌شناسد»؛ و این معنا بدان جهت است که «اسو» (پزشک) اصلاً کسی بوده که به احتمال قوی با کمک ایزد آب «اِ آ» (Ea) با آب تفؤّل می‌زده، همان که خداوند حکمت و دانایی هم باشد. (ریشۀ معنا شناخت کلمات مترادف «حکیم» و «طبیب» در دوران اسلامی از همین جاست). باری، پزشک (اسو) نه کاهن بود، نه جادوگر؛ بلکه صاحب حرفه ای بود که تعلق به طبقۀ متوسّط بالای اجتماع بابلی- آشوری داشت. وی سالیان دراز به تحصیل علوم پایۀ دوران خود در مدرسه می‌پرداخت، سالیان دیگری نیز به اتفاق همکاران به مهارت یافتن در شغل خود می‌گذراند.

حسب مفاد قانون حمورابی این فرض مطرح گردیده است که حرفۀ طبابت تحت نظارت دولت قرار داشته، صلاحیّت اعضای آن صنف بررسی می‌شده است. باید گفت که پیشۀ پزشکی «اسو» هرگز نه پُرسود بود، نه هیج جایگاه ویژه‌ای در می‌بایست؛ چه نبود یک خدای ویژه (ربّ النوع) حرفه ای- البته بجز از «اِ آ» مذکور (خدای حکمت و دانایی که ایزد همۀ پیشه‌ها بود) این حرفه را نسبتاً بی‌اهمیّت جلوه می‌دهد. هیچ بَغستانی در میانرودان یاد نگردیده است که پزشکان آنجا ایزدی همچون «ایمهوتب» مصری و «اسکولاپیوس» یونانی مربوط به ایشان باشد. با این حال اِلاهۀ میانرودانی «گولا» اغلب «بانوی بزرگ پزشک» خوانده شود، که ایزد مرگ و تندرستی است، او که به زندگی دینی وابسته باشد، هیچ کارکردی به عنوان ربّ‌النوع ندارد. البته یک خدای دیگری هم به نام «نینازو» (-خداوند پزشک) بوده، که پسرش به گونۀ نمادین با مارها همبر گردیده، همین خود به عنوان نماد پیشۀ بهداشتی پذیرفته شده است.

به هر حال، «اَسو» در فهرست اسامی همانا جزو خبرگان کهانت و افسونگران یاد گردیده، بسا اعضای دانشمند حرفۀ طبابت که دستنامه های پیشگی خویش را رونویس کرده‌اند، هر چند اینک تنها یک متن شناخته آمده است که نسخت یک پزشک نو‌آموز (اَسو آَگشگو) می‌باشد. متنی هم که به عنوان «خانم دکتر بابلی کهن» اشتهار و انتشار یافته، خود نشاندهندۀ حرفۀ قابلگی (مامائی) باشد که اختصاص به زنان داشته است[[4]](#footnote-5). در خصوص پیشۀ پزشکی عیلامیان باستان- هم در زمرۀ ساحران و کاهنان- عجالةً می‌توان گفت که نماد «مار»، حسب وفور نقوش آن علاوه بر کارکردهای بنیادی دینی و دنیائی که داشته، بسا –چنان که گذشت- نماد پیشگان پزشکی و بهداشتی هم باشد؛ و نیز می‌توان افزود که در فهرست خدایان عیلامی بر طبق معاهدۀ «هیته» پادشاه اَوان با نارامسین اکدی (ح 2223 ق. م) رتبۀ چهارم از آنِ چهرۀ ناشناسی است به نام «زیت» که احتمالاً «خدای بهبودی» بوده؛ زیرا اسم معنی «زیتمه» خود به معنای «سلامتی» است[[5]](#footnote-6).

اما فنون طبابت یا شیوه‌های درمان بیماری‌ها در میانرودان، در یک کلمه، بر دو «روش» یا دو مکتب بوده، یکی طریق و مکتب «دعا»، دیگری روش و مذهب «دوا»؛ طریق اول را مکتب «سحری» و روش دوم را مذهب «علمی» نیز گفته‌اند. از آنرو که اعتقاد داشتند اشخاص بر اثر ارتکاب گناهی بیمار می‌شوند، پس برای درمان ایشان قبل از هر کار جهت دور کردن ارواح شریر از مجاورت آنها به خدایان متوسّل می‌شدند. بدین‌سان، پزشکی دوران باستان را یک پدیدۀ «سحری- دینی» دانسته اند[[6]](#footnote-7). باید گفت که طبّ بابلی بیشتر رنگ توکّل به قدرت خدا دارد، دردها و بیماری‌ها علامت عدم رضایت خدایان باشد؛ فلذا پزشک جنبۀ روحانی داشته، هر چند پزشک با پریستار متفاوت بوده، غالباً هر دو با هم کار می‌کرده‌اند تا بیمار بتواند سلامتی از دست رفته را بازیابد. طبّ بابلی از بعضی جهات با علم مسیحی شباهت دارد، خدایان سبب بیماری می‌شوند؛ ولی بسا که شیاطین یا «چشمهای بد» (= چشم زخم) هم بیماری را سبب شود.

چون این موضوع پذیرفته بود که ایزدان یا دیوان در پدید آمدن بیماری‌ها دست دارند، نباید انتظار داشت که تشخیص و تقدمةالمعرفه در طبّ بابلی بر پایۀ فیزیولوژی گذارده شود. منطقی‌تر آنکه این امر مبتنی بر غیب‌گویی و فالگیری باشد، که در این کار بابلیان به منتها درجه منطقی بوده‌اند؛ و نه تنها ایشان بلکه اجداد سومری ایشان نیز چنین بودند. غرض اصلی پزشکان بابلی آن بود که بر خدایان پیشدستی کنند، اهریمنان را از تن اشخاص بیمار و رنجور بیرون براننـد؛ و ایـن کـار با وِر˚د و دعــا ـ تضرّع و توسّل و نفرین ـ و قربانی کردن و اعمال جادوئی و نظـایر اینها صـورت می‌گرفته است. پس وقتی که از روی فالگیری و غیب‌گویی به حقیقت و نوع بیماری پی می‌بردند، داروهای سحری و ضد شیطانی به مریض می‌دادند، یا با همراه کردن حرز و طلسم آزار را از بیمار می‌راندند. البته نسخۀ «علمی» هم داده می‌شد، ولی دستور ورد و افسون حسب رسوم و تقالید اثر دارو را زیادتر می‌کرد.

بدین‌سان، از کاهن «بارو» یا غیبگو تقاضا می‌شد با هر شیوه‌ای که می‌داند، گناه پنهانی که موجب خشم خدایان شده دریابد؛ و کاهن «آشیپو» با اجرای خاص و خواندن اَوراد، می‌کوشید شیطان را از جسم بیمار خارج کند، خدایان بر اثر دعاهایی که خوانده می‌شد و قربانیها تسکین می‌یافتند. به طور کلّی، رابطۀ بیمار و پزشک در میانرودان دو جنبه داشته که باید به جهت فهم دانش پزشکی آن تمدّن از هم تمایز یابند. کارورز پزشکی به عنوان عضوی از «مکتب علمی» طبّ توقّع نمی‌رفت که بدن بیمار خود را معاینه کند یا علامات عینی آن را تشخیص دهد. پزشک، مرض را با مدد فهرست های علامات- که به همین منظور ترتیب یافته بود- بر می‌سنجید؛ و نسخۀ خاصّ آن را که در هر مورد بیان شده بود تجویز می‌کرد. در واقع، اعضای مرکز «علمی» یک برخورد کاملاً متفاوت با بیمار و ناخوشی او داشتند؛ چه علامات به لحاظ علاجات مورد توجّه نمی‌شدند، بلکه بیشتر «نشانه» هایی بودند که حامل نتیجۀ مرض می‌باشند؛ و به موقع کمک می‌کردند تا شخص خبره بتواند اقدام سحری مناسب را در قبال آن بیماری عملی سازد. این جنبه های دوگانه ترتیب پیاپی داشت، چه عنایت طبیب کاهن به علامات فوراً با نظری دقیق به بدن مریض- که همان جنبۀ «علمی» معاینه باشد- شامل بررسی حرارت تن و قارورۀ «خون» و نبض گرفتن و جز اینها سائق به تشخیص علّت بود. اما شخص خبره ای که به دقّت نشانه‌ها را جستجو می‌کرد، پزشک ( asu) نامیده نمی‌شد، بل چنان که اشاره رفت او را «آشیپو» (ašipu) می‌گفتند که ما به طور سنّتی «افسونگر» (-دعانویس) ترجمه می‌کنیم. علائم مشهود به آشیپو می‌فهماند که بیمار زنده می‌ماند یا می‌میرد، مرض طولانی و جدّی یا سهل و زودگذر خواهد بود.

اما ماهیّت اقدامات آشیپو در قبال بیماری‌ها چه بوده است؟ بر حسب آنچه ما از کهانت میانرودانی اطلاع داریم، همۀ قرائن حاکی است که کارهای جادوئی- افسونگری و مراسم آنها اجرا می‌شده؛ مراد همان دو شیوۀ «دعا» و «دوا» در درمان بیماری‌هاست، اگرچه دلایل این گونه تداوی سنّتی واضح نیست، عناصر سحری که اطباء معمول می‌داشتند همانا افسونهای کوتاه، اَوراد و تعویذها و مانند اینها بوده است. با آن که منشأ این سنن در عهد قدیم بابل بوده- که با جزئی تغییری تا نیمۀ دوم هزارۀ یکم (ق. م) بر جای مانده- همان زمان یک تغییر عمده در وضع پزشک (اسو) به عنوان کارورز بدیده می‌آید؛ چه آن آشکارا وی اهمیّت خود را در امر خبرگی کهانت و افسونگری از دست داد. نوشته‌های بابلی در این دوره حاکی از طول امراض و علامات و جزئیات جالبی در باب نسخه‌های پزشکی است، دیگر اصطلاح «اشو» بکار نمی‌رود؛ و اسناد سلطنتی آشوریان حکایت از مراقبت‌های طبّی و دستورهای درمانی می‌کند، اموری که از پزشکان دانشمند و کارشناس پریستاری و افسونگری می‌توان چشم داشت.

اما از دیدگاه میانرودانی همۀ اینها نمایشگر «مکتب علمی» است که بنظر می‌رسد طیّ هزارۀ مزبور (ن 2 ﻫ 1 ق. م) بابل قدیم را از عصر نو آشوری جدا می‌کند؛ اوضاع و احوالی که طبیب علمی به عرصه رسید و به دربار پیوست؛ و با توسعۀ این امر دیگر آنان نسخه‌های طبّی تجویز می‌کردند که بی‌خطر بود و ایمنی داشت، هم اینکه آنان روش‌های بهتری کار می‌بردند. باید گفت در آن زمان که بیماران را به نزد «بارو» و «آشیپو» می‌آوردند، علائم امراض همواره به دقّت بررسی می‌شد که البته آنها را به روحی و جسمی دسته‌بندی نموده، گاه درمان‌های شیمیایی را نیز با ابزار بکار می‌بستند. بنابراین در جوار پزشکی کاهنان و جادوگران، همواره پزشکی بر پایۀ عقل و منطق و مصلحت (اسوتو) هم وجود داشته است. رسالت طبّی بابلی به طریق خود منطقــی بوده، چه امــراض مختلف آدمـی را به ترتــیب «از ســر تا پا» (= مِنَ الــرأس اِلــی القــدم) توصیف نموده‌اند؛ این روش عملی را **بقراط** که ترجیح می‌داد منطق یونانی خودش را بکار بَرَد- تحقیر نموده است. اما این که آخر سر اطبای شرقی به جادو می‌پرداختند، اینک معلوم شده است که ایشان این کار را غالباً از برای تأثیر روانشناسی در تداوی امراض بکار می‌بردند، همانطور که اَخلاف جدید آنان نیز اکنون به کارهای روان‌درمانی می‌پردازند[[7]](#footnote-8).

باری، پزشکی میانرودانی همواره در سطح پایین تحول باقی ماند؛ چه مثلاً هرودوت (سدۀ 5 ق. م) ضمن گزارش دربارۀ بابل (کتاب 1، بند 197) آشکارا گوید که بابلیان چون طبیب بقاعده‌ای ندارند، بیماران خود را به بازارگاه های شهر می‌آورند تا رهگذران راجع به درمان آنان اظهار نظر کنند[[8]](#footnote-9). هر چند آشورشناسان این موضوع را باور نمی‌کنند، کاملاً روشن است که سیّاح یونانی همان تحسین- که در مورد طبّ و اَطبّای مصری نشان داده- هنگام سخن از بابل ابراز نمی‌دارد. به هر تقدیر، الواح گلین متضمّن تشخیصات طبیّه خصوصاً از آنرو جالب توجّه باشند که می‌توان موضوعات اساسی راجع به نگره‌های پزشکی را در نزد بابلیان از آنها دریافت؛ و هم می‌توان از شکل سحری و متون مذهبی استنتاج کرد که اندیشۀ کلّی دربارۀ بیماری همانا «دست» یزدان یا اهریمن بوده است. هم از آنها توان دانست که بیماری به روش پزشکی عقلائی- یا احتمالاً جرّاحی- کاهش یافته، یا بر اثر اقدامات جادوئی- در موارد جنون- تأثیر اهریمنی دفع گردیده است.

اما دارو به هر شکلی بجز از تزریق و به اَنحاءِ مختلف تجویز می‌شد: شربت، بخور، قطره، مرهم، روغن، ضماد، اَماله، شیاف؛ و نمکهای طبّی هم که در ترکیبات داروئی بکار می‌برده‌اند. در بسیاری از داروها موادّ و عناصری بکار می‌بردند که هنوز هم در داروسازی معمول است، مثلاً تریاک و استفادۀ موضعی از داروی ملیّن که برای رفع حبس بول تجویز شده است. داروهای پزشکی به طور عمده گیاهان بومی از همه گونه بود، یا فراورده های جانوری و اندکی هم کانی؛ در واقع اصطلاح «شمّو» (Šammu) – یعنی «گیاهان» ظاهراً معادل با «دوا» باشد که این امراز یک متن (سه لوحه) به اسم« اورئونا: مَشتَکَل» بر می‌آید، که صدها گیاه و اَجزاء جانوری و جز اینها را فهرست نموده است. توان گفت که در خصوص داروگری بابلیان کهن، نخستین متن به عنوان «داروخانۀ کهن نیپور» (*نشریۀ موزۀ دانشگاه*، 8،1940، ص 25-27./ نیز: *مجلّۀ امریکائی داروشناسی*،1947، ص 421-428) چاپ شده است[[9]](#footnote-10). باید افزود که پزشکان سومری خواصّ تقویتی «آبجو» را دریافته بودند، چیزی که در عصر اخیر ثابت شد حاوی ویتامین‌های گروه B می‌باشد[[10]](#footnote-11).

دانسته است که در موردغیب گویی روش دلپسند بابلیان همانا مشاهدۀ جگر حیوانات ذبح شده یا «جگربینی» (Hepatoscopy) بوده است، که در واقع اطلاعات تشریحی ایشان از این طریق بحاصل آمده است. دلیل تأمل بر جگر و شناخت علامات بر آن ظاهراً مبتنی بر این فرضیه باشد که خون را به مثابۀ مایع اصلی زندگی می‌شناخته‌اند. آنان به اهمیّت دل آدمی نیز توجّه داشته‌اند، چنان که تدریجاً بدین نگره رسیده بودند که قلب را مرکز روح و جگر را مرکز احساس و حیات بدانند. باید افزود که اگر معاینۀ دقیق وجوه معیّن تشریح حیوانی عموماً صورت می‌پذیرفت، همانا این امر صرﹾف مصلحت دانش دروغین « جگربینی» بود ، چندان که معاینات ثمربخش علمی مطلقاً بعمل نمی‌آمد. به علاوه، تشریح حیوانی که محدودیت‌هایی هم داشت، تجارب زیادی در زمینۀ علامات بیماری‌ها حاصل نمی‌کرد؛ خصوصاً این نظریه که امراض از تصرّفات شیطانی است – غالب بود. هم از متون تشخیص روشن می‌شود که معرفت تشریحی یا روانشناختی در نزد بابلیان هیچ پیشرفتی نکرده؛ آنان وظایف بیشتر اعضای داخلی بدن را نمی‌دانستند، فلذا خیال می‌کردند که گوش جایگاه فهم، قلب مرکز عقل است و جز اینها؛ هر چند می‌دانستند که خون در رگها جاری است، ولی فراتر از آن نرفتند و به دستگاه گردش خون نرسیدند.

معرفت تشریح و روانشناسی کاملاً تحت تحریم مذهبی قرار داشت، منتها این امر با مشاهدۀ معقول تشریح حیوانی تا حدّی بر طرف شد. اما در وضع دخیل دانستن تصرّفات شیطانی غالباً در امراض، پیداست که امور جز با مرحلۀ پیشرفتۀ جرّاحی بفرجام نرسد؛ مسلّماً نوعی جراحی – اما با روش‌های ناشناخته- هم از دیر باز معمول بوده است که قانون «حمورابی» مقرّرات خاصی در خصوص آن بیان داشته است. چه بر طبق مادۀ نهم قوانین مزبور دستمزد برخی از عملهای جرّاحی تعیین گردیده، مجازات نقص عضو و حتی مرگ از برای خطاهای حرفه‌ای ملحوظ شده است. هر چند این فرض مطرح می‌باشد که حرفۀ پزشکی لابدّ تحت کنترل دولت قرار داشته، واقعیّت این است که پزشکان در تمام اﹶدوار بسیار مورد احترام بوده‌اند، احتمالاً خودشان دستمزدشان را تعیین می‌کرده‌اند[[11]](#footnote-12).

با آن که در باب حرفۀ جرّاحی بابلیها که حتی از عمل «سزارین» در نزد آنان خبرهایی وجود دارد، باید گفت که تا کنون هیچ شاهدی در خصوص جرّاحی دندان یا وسایلی که برای دندان‌سازی کار‌آمد باشد- بدست نیامده است. اما ابزارهای پزشکی از جمله می‌توان « تیغ سلمانی» را یاد کرد که کاربردهای چندی داشته، اگرچه جراحی البته به طور نادر و متفرّق بعمل می‌آمده، اکنون متنی که بدان اشارت نماید هم وجود ندارد؛ تنها کالبد شکافی پس از مرگ بیمار صورت می‌گرفته، از طرفی کارهای جادو- پزشکی در مورد دندان‌کشی، شکسته‌بندی و مانند اینها در میانرودان دیده نشده؛ مامائی هم در دست زنها بوده است. متون طبّی از جملۀ الواح بابلی بر دو دستۀ عمده باشند که یاد کرده شد یکی شرح علامات و دیگری فهرست دستورها برای عوارض مختلف است؛ لیکن این دو دسته کاملاً جدا از هم نباشند، چه می‌توان دستورها را در متون تشخیص طبّی جزو نسخه‌ها هم پیدا کرد.

متونی که به صورت قانونی با علامات و امراض رفتار می‌کنند (اینها چاپ شده‌اند) نه تنها شمار شهرهای بابل و آشور از آنها دانسته می‌آید، بلکه حتی قلمرو «هیتی» ها نیز معلوم می‌گردد؛ تاریخ اغلب رو نوشت های موجود آنها بین سالهای721 و 453 ق.م می‌باشد، اگر چه همانا مربوط به سنن قدیم‌اند که می‌توان اصل و مبدأ آنها را عصر «کاسی» دانست.

هم از مطاوی لوحه‌های متعدّد که طیّ سده‌های مزبور(8تا5) نوشته آمده، اینک توانسته‌اند «رسالۀ» کامل تشخیص و پیش‌بینی بیماری‌ها را بازسازی کنند. با آن که پیش‌بینی و تشخیص بیماری توسّط پزشکان میانرودانی آمیزه‌ای از خرافات و معاینات واقعی بود، درمان‌شناسی آنان هیچ پیوندی با جادو و جنبل نداشت. قدیم‌ترین «*رسالۀ طرز تهیۀ داروها*» که تا امروز شناخته شده، از مجموعۀ نسخه‌هایی است که مربوط به سومین سلسلۀ شاهان «اور» می‌باشد. در این رساله طرز تهیۀ روغنها، آب داروها، ترکیب املاح معدنی و گیاهان بشرح آمده که احتمال دارد دویست-سیصد سال قبل از آن نوشته شده باشد. همین متون نسخه‌ای متعلّق به خاندان سوم«اور» (ح/2000 ق.م) که به طور کامل بر جای مانده، بر خلاف نمونه‌های پسینی از این دسته، هیچ متضمّن تدارک و تشریفات اداری تهیۀ داروها نباشد، بل عموماً سه بخش نسخه‌ای در آنها به زبان آکادی عبارت است از (1). تذکر علامات بیماری، (2). فهرست مواد دارویی، (3). دستور تدارک و عمل درمانگری. گذشته از متون سومری همانا قدیم ترین متون نسخه‌ای برخی پاره ها از عهد بابل قدیم باشد، پس از آن بعضی قطعات کاسیایی و گروه مهم بُغازکوی است؛ اما بزرگترین دسته از عصر آشوری نو باشد که جزو سلسله متون نسخه‌های طبقه‌بندی شده راجع به اجزاءِ بدن بر شمار است.

بدین‌سان، متون یا الواح طبّی در میانرودان که شامل شرح بیماری‌هاست، دستورهای پزشکی را نیز در پی‌دارند. الواح تقدمۀ المعرفه هم که متضمّن ذکر جادوی اهریمنی باشد البته وجود دارد، دستنامه‌های طبّ عملی نیز از نیمۀ هزارۀ دوم (ق.م) موجود است. بیشترینۀ متون طبّی کتابخانۀ آشوربانیپال را «آر. تومپسون» چاپ کرده است (*متون پزشکی آشوری*، لندن، 1923). یک نمونۀ عمل سزارین را در هزارۀ دوم(ق.م) لئو اوپنهایم چاپ کرده (*مجلّۀ تاریخ پزشکی* و علوم وابسته، 15/ سال 1960، ص 292-294) و یک فقره معاینۀ نبض (رگشناسی) در میانرودان را نیز همو بررسی نموده است(Orientalia, N. S,31/1962, 27-33 ) . پیشتر به متن «داروخانۀ کهن نیپور» اشاره رفت، که باز تحت عنوان «نسخه‌های طبّی سومری»؛ و نیز« متون طبّی سومری بغازکوی» بطبع رسیده است.(RA,54, 55,…).خلاصه آن که برای مشخّص نمودن دانش پزشکی میانرودانی ، نخست باید به اوضاع و احوالی توجّه نمود که متون بابلی قدیم پدید آمد؛ اینک به طور قطع نمی‌توان گفت که نویسندگان آنها می‌کوشیدند نا سنّت‌های شفاهی پزشکان را مبنی بر تجارب خود و زمانه‌شان انتقال دهند.

آزمون متون طبّی و جز آن که تصوّر عموم را از جهان باستان به مثابۀ یک عصر طلائی بر طرف می‌سازد، این که نژاد تندرست نوع بشر از هر قید و بندی رهاست. با آن که هیچ آماری در دست نیست، مسلّماً مرض فکری یک بیماری شناخته شده بود؛ و اساساً بیماری‌های روحی و عصبی شیوع داشت، چنان که مثلاً می‌توان بیماری« نبو خد نضر» ( بُخت النصر) را که در سنن توراتی هم بدان اشاره رفته یاد کرد که خیال می‌کرد گرگ شده است ( دانیال، 4، 28-33 ). این فقره خواه مبتنی بر امر واقع باشد یا خیال دینی، چنین قضیه ای در جهان باستان به مثابۀ یک بیماری فکری اشتهار یافته، چنان که چند تن از فرمانروایان (- مانند« کیکاوس» داستانی یا « کمبوجیه» هخامنشی) را بدان مبتلا دانسته‌اند.

باری، پزشکی بابلی پُر است از افسون و طلسم و لعنت و نفرین، چنان که خود قانون حمورابی با ستایش شاه درستکار و سوگند دادن مردم به پیروی کامل از قانون وی، لعنت و نفرین فراوان بر مردم شریر و دیوانه‌ای که به نا فرمانی از آن بر‌خیزند، پایان می‌پذیرد. قوانین حمورابی(سدۀ 20 ق.م، حدود/4000سال پیش) راجع به «اسو» (پزشک) ناموفق، علی رغم قدمت نسبی آن دربارۀ جرّاحی چنان که گذشت، اینک هیچ متن مشخّصی در میان صدها متون طبّی پسین وجود ندارد که خصوصاً چنین منظّمانه با موضوع برخورد نماید؛ همین در وهلۀ اوّل بیانگر آن است که روش‌های جرّاحی در عهود متأخّر واقعاً ناشناخته‌اند. سرانجام، دانش پزشکی در میانرودان گرچه هنوز غرق در خرافات بود، همانا جنبه‌هایی از علم مثبت نیز با خود همی داشت؛ از آن علم بهری به ایرانیان و بخشی به یونانیان انتقال یافت که همراه با پزشکی مصریان راه را برای اصلاحات **ابقراط** در سدۀ پنجم پیش از میلاد هموار کرد[[12]](#footnote-13).

1. . *Medicine*, an international history (paul Hastings), London, 1974, P.12. [↑](#footnote-ref-2)
2. . *تاریخ علم*، (جورج سارتون)، ترجمۀ احمد آرام، ص 93. [↑](#footnote-ref-3)
3. . *The Greatness that was Babylon* (H. Saggs), P. 46. [↑](#footnote-ref-4)
4. . *Ancient Mesopotamia* (Oppenheim), PP. 304, 305, 376./ *The Greatness that*... (Saggs), P. 460./. *بین النّهرین باستان* (ژورژ رو)، ترجمۀ هوشنگ مهدوی، 1369، ص 350 [↑](#footnote-ref-5)
5. *. تاریخ و تمدن ایلام* (یوسف مجیدزاده)، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، 1370، ص 52-53. [↑](#footnote-ref-6)
6. . *Medicine*, An Inter . his. (Hastings), P.6. [↑](#footnote-ref-7)
7. *. بین النهرین باستان* (ژورژ رو)، ص 349/ *تاریخ علم* (سارتون)، ص 95 و 98. *Ancient Mesopotamia* (Oppenheim), PP. 294-296./ *History of the Persian Empire* (Olmstead), PP. 6, 451. [↑](#footnote-ref-8)
8. . *Herodotus* (tr. A. Godley), London, 1966, Vol. 1, P. 251. [↑](#footnote-ref-9)
9. . *The Greatness*… (Saggs), PP. 460, 461. / *Ancient Mesopotamia* (Oppenheim), PP. 292, 299, 376. / *بین النهرین باستان (*ژورژ رو)، ص 352 [↑](#footnote-ref-10)
10. .*Medicine*, An. Int. his. (Hastings), P. 13. [↑](#footnote-ref-11)
11. . *تاریخ علم* (سارتون)، ص95-96 ./ *بین النهرین باستان*(رو)، ص 350. / *The Greatness…,*PP. 469-470 [↑](#footnote-ref-12)
12. . *Ancient Mesopotamia*, PP. 291, 293, 297, 376./ *The Greatness that*…, PP. 191, 460, 461, 467, 468, 470./ *بین النّهرین/ باستان* (رو)، ص 350-351، 353./ *تاریخ علم*/ (سارتون)، ص 94-95. [↑](#footnote-ref-13)